



گفت‌و گو با استاد عبدالرفیع حقیقت، مورخ

اجازه گسترش پدیده

«باسوادان بی‌فرهنگ» را ندهیم



– جناب استاد حقیقت، بسیاری از شهرهای کوچک و بزرگ ایران با وجود کمبود امکانات در زمان‌های قدیم، آپستین تربیت بزرگمردان و بزرگ‌زنانی بوده است که تاریخ این کشور در آینده به وجود آنها افتخار خواهد کرد.

برای آغاز گفت‌وگو از شرایط محیطی دوران

کودکی‌تان بگوئید و اینکه در چه محیط خانوادگی با چه مختصاتی چشم به جهان

گشودید و در آن دوران کودکی خود را گذراندید؟

من نسواده منیرزا عبدالرفیع حقیقت از عاظم معروف زمان قاجاریه در سمنان هستم که به باور خیلی از اهالی منطقه، صدای دلنشین او هنوز هم با این فاصله زمانی به گوش می‌رسد. شش‌ماهه بودم که پدرم فوت کرد و من تا شش‌سالگی نزد مادرم بودم تا اینکه بعد از آن نزد عمویم که به تجارت اشتغال داشت رفته و از آن پس زیر نظر و تحت سرپرستی او قرار گرفتم. اتفاقی که در این زمان افتاد این بود که عمویم مرا برای تحصیل علم نزد علامه حائری از بزرگان آن روزگار فرستاد. وی که از نوابغ آن روزگار بود و مرا بسیار مجذوب خود کرده بود به من توصیه اکید کرد که به دنبال تاریخ‌پروم و تاریخ‌بخوانم زیرا به باور او در آن زمان مطالعه تاریخ بسیار ارزنده بود و بسیار هم جای کار داشت. به دنبال این واقعه ایشان لیستی از کتاب‌های معروف تاریخی آن زمان را به من داد و من بلافاصله همه آنها را تهیه کردم و در تمام طول هفت سالی که زیر نظر ایشان به مطالعه تاریخ می‌پرداختم، توانستم مطالعاتم را گسترده کنم و آنها را عمق و غنا بخشم. از آنجایی که این تحصیل من زیر نظر ایشان غیر از تحصیل عادی مدرسه بود، من توانستم در آن مقطع از هم‌سن و سالان خود در مدرسه هم کمی پیش بیفتم. جالب است بدانید که من در همان دوران ابتدایی به بعضی از رفقایم می‌گفتم من برای دبیرستان پهلوی که آن روزها یکی از مدارس مهم شهر ما بود بالاخره کتابی خواهم نوشت تا کتاب مرجع بچه‌ها باشد.

منظورم این است که اندیشه نویسندگی و تحقیق و پژوهش از همان دوران کودکی در ذهن من بود تا اینکه بالاخره سال‌ها بعد به مرحله اجرا درآمد. من ۱۷ساله که بودم کتابخانه شخصی‌ام حدود ۷۰۰ جلد کتاب داشت که یک چنین کتابخانه‌ای آن هم برای نوجوانی در آن سن و سال و در آن روزگار، بسیار نادر بود. پس از مطالعه بسیار در حوزه تاریخ و کنکاش در گذشته محلی که در آن به دنیا آمده بودم، موفق شدم در ۲۷سالگی کتاب تاریخ سمنان را به رشته تحریر درآورم؛ همچنین یادم می‌آید سال ۴۶ بود که فردی به نام جواهر کلام مقاله‌ای بر ضد زبان سمنانی نوشته بود که من بلافاصله جوابی‌ای شدیدالحن در مجله اطلاعات هفتگی خطاب به وی منتشر کردم که اتفاقاً همین موضوع منجر به علاقه‌مندی من به جمع‌آوری اطلاعات درباره سمنان و نگارش کتاب تاریخ سمنان هم شد.

– جنابعالی یکی از معدود افرادی هستید که در حوزه تاریخ قومس(استان سمنان امروز) کار کرده‌اید. علت اصلی انگیزه شما به تحقیق و پژوهش درباره گذشته و سرگذشت این منطقه باستانی به غیر از اینکه یکی از شهرهای آن محل تولد شما بوده است، چه بوده است؟

بعد از اینکه دیلم گرفتم و به تهران منتقل شدم، روزی در یکی از جلسات سمنانی‌های مقیم مرکز فردی به نام عبدالکریم عمویی که اصالتاً اهل شاهرود بود از من درخواست کرد تاریخ شاهرود را هم در قالب یک کتاب منتشر کنم. زمانی که مشغول نوشتن این کتاب شدم متوجه شدم با یک استان بزرگ باستانی و قدیمی در منطقه سر و کار دارم به نام کومش یا قومس. از همین رو علاقه شدید در من به وجود آمد که تاریخ تمام شهرها و روستاهای این منطقه را در کتابی گرد هم آورم که نهایتاً نام این کتاب شد تاریخ قومس. من برای نگارش این کتاب مدت‌های زیادی را برای پژوهش و عکسبرداری در مناطق مختلف این منطقه از شهرها و روستاهایش بودم و موفق شدم این کتاب را به صورت مصور تهیه و تدوین کنم که می‌توان ادعا کرد هیچ نقطه‌ای از منطقه قومس یا کومش نیست که در این کتاب اشاره‌ای به آن نشده و

•

اتاقی که نه‌تنها چهار گوشه‌اش را کتاب فراگرفته بود، که حتی به سبب کمبود جا، زمینش را هم پر از کتاب می‌یافتی؛ اتاقی که گفت‌وگوی ما در آن صورت گرفت، زندگی فردی در آن خلاصه می‌شود که تاکنون بیش از صد جلد کتاب را برای مخاطبان ایرانی به رشته تحریر درآورده است. دکتر عبدالرفیع حقیقت مورخ، پژوهشگر، ادیب و شاعر معاصر هنوز هم با وجود ۷۶ سال عمر که بیشتر آن هم به تحقیق و پژوهش گذشته است، نه‌تنها نوشتن و تحقیق را کنار نگذاشته است، که فعلاًنه‌تر از همیشه و با آمیدی وصف‌ناشدنی به این امور اشتغال دارد زیرا به زعم وی «اگر آگاهی فرهنگی به هر وسیله‌ای در اجتماع رسوخ نکند، ما در همین وضعیت باقی خواهیم ماند». استاد حقیقت که دستی در عرفان ایرانی هم دارد با افتخار عمل به جمله مشهور ابوالحسن خرقانی که نخستین بار وی آن را بر سر زبان‌ها انداخت آن را یگانه راه رهایی از بسیاری از مشکلات کنونی روابط انسانی می‌داند: «هر که در این سرا درآید ناتش دهدید و از ایمانش میرسید چه آن که به درگاه خدا به جان ارزد، البته بر خوان بوالحسن، به نان ارزد»... گفت‌وگو با وی را در ادامه می‌خوانید.



•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

•

سال پنجم ■ شماره ۱۱۰۶ ■ یکشنبه ۱۶ آبان ۱۳۸۹

◀ نگاه ۱۶ ▶ دکتر محسن فرشاد

پژوهشگری سترگ در عرصه تاریخ عرفان و ادب سرزمین ما

حدود سه دهه است که دوستی و مودت نگارنده با استاد عبدالرفیع حقیقت پیوند خورده است. نخستین بار ایشان را در مجله دانشمند دیدم. حدود ۳۰ سال پیش. شادروان دکتر شیفته سردبیر مجله دانشمند بود. و هیات نویسندگان آن از چهره‌های تحصیلکرده و محقق رقم می‌خورد؛ دکتر علی پرویز، نعمت‌اللهی قاضی، علی‌اکبر کسمانی، عبدالرفیع حقیقت، سرفراز غزنی، نگارنده و تنی چند از دوستانی که برخی می‌زنند، و بعضی چهره در نقاب خاک کشیده‌اند. دکتر شیفته از همان ابتدا جلسهای را تحت عنوان «انجمن دانش‌پژوهان» تشکیل داد که ویژه نویسندگان مجله دانشمند بود. جلسه علمی و ادبی بود و ما از آن استفاده شکرار می‌بردیم. پس از فوت دکتر شیفته، استاد عبدالرفیع حقیقت که از نویسندگان پرکار و پرتوان این انجمن بود، مدیریت آن را بر عهده گرفت که تاکنون نیز ادامه دارد. و افزون بر آن ریاست انجمن آفتاب حقیقت را نیز بر عهده دارد که دوشنبه‌ها اهل قلم و شاعران و پژوهشگران در آن گرد آمده و درباره مسائل علمی و ادبی به بحث و گفت‌وگو می‌پردازند. استاد عبدالرفیع حقیقت تاکنون یکصد کتاب و نیز مقالات متعددی در زمینه تاریخ، فرهنگ، ادب و عرفان کشور عزیزمان ایران منتشر کرده است، به همین دلیل تندیس وی را به پاس خدمات گرانبهایش به تاریخ و ادب و عرفان ایران‌زمین، در زادگاهش سمنان بر پا ساختند تا از او چهرای جاودانه در پهنه سرزمین ما باقی بماند. یکی از کتاب‌های ادبی او، نگین سخن است که تاکنون حدود ۵۰ جلد آن منتشر شده و جنگ نفیسی از شعر شاعران معاصر ایران است و همچون دایره‌المعارفی ادبی بر تارک تاریخ ادبیات ایران می‌درخشد. از میان کتاب‌های تاریخی او، تاریخ علوم و فلسفه ایرانی، نقش ایرانیان در تاریخ تمدن جهان که توسط دانشگاه الازهر به عربی ترجمه شده و دیگری تاریخ فرهنگ و تمدن ایران، از کهن‌ترین زمان تاریخی تا عصر حاضر که در دست چاپ است، و همین طور جلوه جهانی مهاجرت‌های تاریخی ایرانیان، از ارزش خاصی بر خوردارند.

در زمینه عرفان کتاب سلطان‌العارفین (بایزید بسطامی) و شیخ نجم‌الدین کبری و عرفان ایرانی در بلندای فکر انسانی و پیام جهانی عرفان ایرانی از نوشته‌های خواندنی و بیادماندنی استاد رفیع است. او اکنون در آستانه ۷۵سالگی پیام خود به مردم ایران را از زبان شیخ حسن خرقانی می‌رساند: هر کس که در این سرا درآید، ناتش دهدید و از ایمانش نپرسید، چه آن کس که به درگاه خدا به جان ارزد، البته به خوان بوالحسن به نان ارزد. آری، عرفان ایرانی، عرفان برادری، برابری و تساهل است. این عرفان عشق به آزادگی، عشق به هستی، و نیل به ابراگاهی را در انسان تقویت می‌کند، و رشد و تکامل معنوی را برای مردم به ارمغان می‌آورد. عرفان ایرانی انسان‌ساز است، نه آن تصوفی که جمود و خودمگی و تخدیر را به دنبال خود می‌آورد، بلکه پویایی، حرکت، و سازندگی، خودشناسی و خودسازی را به مردم پیشکش می‌کند. قلمرو بی‌انتهای وجود به کسانی تعلق دارد که با اندیشه، قلم، و آگاهی ژرف و حرکت خستگی‌ناپذیر خود به زندگی انسان درممانده امروز معنی و مفهوم والاوری می‌بخشد. و نویسندگان و پژوهشگران شمع‌های فروزان سرزمین ما هستند که زندگی ما را آن‌طور که شایسته یک انسان است ساخته و رو به اعتلای می‌برند. کوشش استاد عبدالرفیع حقیقت (رفیع) مستدام باد و امیدوارم همواره در آرمان خود که اعتلای نام ایران و ایرانیان است، موفق و سرفراز باشد.

◀ نگاه ۱۷ ▶ * وکیل دادگستری، نویسنده و محقق

م. motaharynejad@gmail.com – میرزا ابایا مظفری نژاد –



گنج هشتم قومس

دکتر عبدالرفیع حقیقت محقق، شاعر و مورخ معاصر فرزند خلف سرزمین من، قومس است. من قومس را از کتاب «تاریخ قومس» یا حکومت جهانی ایرانیان از کوروش تا آریوبرزن نوشته استاد شناختم، بیش از آنکه توفیق آشنایی ضروری و درک محافل دوستانه و سخنرانی‌های علمی او را داشته باشم. هم از این اثر ارزشمند او که شهر قومس بر محلی به نام هکاتم پلیس یا صد دروازه منطبق است که نام قدیمی زادگاه من «دامغان» است. صد دروازه ترجمه کلمه یونانی هکاتم پلیس است و آنچه امروز به عنوان قومس می‌شناسیم همان استان سمنان است که از شرق و غرب به استان‌های خراسان و تهران و از شمال و جنوب به استان‌های مازندران و اصفهان مرتبط می‌شود. در اثر دیگری از استاد عبدالرفیع حقیقت با هفت گنج قومس یعنی بایزید بسطامی، شیخ ابوالحسن خرقانی، منوچهری دامغانی، شیخ عالم‌الدوله سمنانی، یغمای جندقی، ابن‌زمین فرومدی و فروغی بسطامی آشنا شدم و هویتی دیگر پیدا کردم که هنوز بعد از دو دهه از این گذر مست این هویتم و مفتخر به این فرهنگ و به همین علت علاقه‌مند به زیارت استاد و آشنایی از نزدیک با ایشان شدم و خیلی زود فهمیدم در درگاه استادی که ده‌ها تالیف و تحقیق و تصنیف و ترجمه دارد، حاجب و درباری نیست و بسیار بی‌پرا و راحت در محفل انسی به نام انجمن قومسی‌های مقیم مرکز یا دوستان و قومسی‌ها باصفا و صمیمیت به گفت‌وگو می‌نشیند و در دفتر کارش به روی همه باز است و با روی گشاده می‌گوید و می‌شنود. و امروز ۱۰ سال از این آشنایی می‌گذرد و من فزازهایی از دریافت‌های خودم را به دوستان‌ارن استاد عبدالرفیع حقیقت تقدیم می‌کنم. تاریخ و جغرافیای قومس در کتاب استاد و لاید کتب دیگری که من از آنها دورم مفصلاً بیان شده است و ما نیز بر آن نیستیم که در این مقال این خطه را مورد بحث و بررسی قرار دهیم، بلکه بر آنیم حال که توفیق رفیق راهنما شده به معرفی بزرگی دیگر از این دیار پرباززمین. باز البته نه به آن وجهی که متداول ارباب فضل و ادیبان مورخ و مورخان ادیب است که بضاعتش را ندارم، بلکه بابایی و شناسایی وجوه اجتماعی و ارتباطی شخصیت استاد را آن‌طور که خود طی ۱۰ سال درک حضور او شاهد بودهام نشانم گرفته‌ام، امید که از عهده برآیم از باب تبویب موضوع متذکر می‌شوم که عصر ما عصر تخصص‌هاست و در سیاست و ارتباطات و مسائل اجتماعی هم تخصص مطرح است چه این موارد به نحوی است که اصولاً نمی‌تواند جدا از مفاهیم و معاییر جمع و جامعه باشد و من مدعی تخصص در این بایم، پس سختم باید که شیدینی باشد و مسموغ در جمع انجمن قومسی‌ها که گاهی بیش از ۷۰ نفر از سیاستمدار، شاعر و بازاری و تاجر و پزشک و قاضی و روحانی و استاد رشته‌های مختلف دانشگاهی و دانشجو و مدیر صاحب منصب و مدیر منزوی و بازنشسته از سنین مختلف ۲۰ تا ۸۰ سال شرکت می‌کنند، استاد عبدالرفیع حقیقت بدون آنکه خود بخواهد گرداننده جلسه می‌شود، در نگاه دقیق استاد همه دیده می‌شوند و این دیده شدن به تداوم حضور سالیان دراز منجر شده است و این در حالی که درد بزرگ امروز جامعه ما و جوانان ما دیده نشدن است، چه زیبا به همه درس می‌دهد که اطرافیان‌تان را ببینید تا لطف حاصل آید. در جلسه‌ای که گرداننده آن عبدالرفیع ادیب، مورخ، شاعر، محقق و استاد برجسته بازنشسته دانشگاه با ۷۶ سال سن است، هیچ‌کس نباید که تنها باشد که او معتقد است به تنهایی از دست هیچ‌کس کاری برنمی‌آید. اگر شاعری و شعر ی داری فرصت فراهم می‌آید که با طبیب خاطر بخوانی، اگر در موسیقی سستی داری، در سیاست نظری داری... و همین‌طور و حتی کس که حضور ندارد هم دیده می‌شود، چه استاد بلافصله از او سراغ می‌گیرد و علت را جویا می‌شود و اگر عدم حضور تداوم یابد خود دست به کار می‌شود تا چنانچه سوءتفاهمی در کار است رفع کند. از میراث‌دار شیخ ابوالحسن خرقانی‌ها جز این انتظار نیست که بر سررد خاتفاش نوشته‌هر که در این سرای درآید، ناتش دهدید و از ایمانش میرسید، چه آن که نزد خاندن به جان ارزد یابد که نزد بوالحسن به نان ارزد.

زنده‌یاد مجتبی کاشانی چه زیبا این گفته عارفانه را به نظم آورده است:

عشق یعنی خویشتن را نان کنی/ مهربانی را چنین ارزان کنی

عشق یعنی نان ده و از دین هم‌رس/ در مقام بخشش از آیین هم‌رس

هر کسی او را خدایش جان دهد/ آدمی باید که او را نان دهد

ویژگی دیگری که از استاد باید آموخت، حضور رسمی، لباس تمیز و مرتب و توجه کامل به ظاهر در جمع، حتی در جمع دوستانه انجمن قومسی‌هاست که برای هر تازوواردی نخستین دیدار تصویر مطلوب و مثبتی به جای می‌گذارد و در تحکیم و تداوم ارتباط موثر است. از استاد ارتباطاتم شنیدم که می‌گفت به اولین برخورد با بدهید و در اولین برخورد قضاوت‌ها از ظاهر شما و نحوه لباس پوشیدن و راه رفتن و سخن گفتن شما صورت می‌گیرد و شما تنها هفت ثانیه فرصت دارید اولین تصویر از خود را در ذهن بیننده اسکن کنید! البته در تداوم ارتباط با ویژگی‌های وجودی غیرظاهر شما آشنا می‌شود و قضاوت اولیه عمیق خواهد شد. اما اگر اولین دیدار تصویر مناسبی ندهد، ارتباط‌های بعد بر همان مبنا شکل می‌یابد.